

## تحلیل شعر روایی «حلبچه» سروده بهروز یاسمی

بهروز مهدی زاده فرد (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان)

قدرت الله ضرونی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز)

### چکیده

شعر «حلبچه» که در قالب غزل- مثنوی و با رویکردی روایی سروده شده است، حکایت آمدشد زبان راوی گونه ای است که از مبدأ توصیف شهادت هم وطنان کُردزبان حلبچه در دهه هفتاد شروع می شود و پس از عبور زبان لکننت گرفته شاعر از گردنه های تصاویر دلخراش و توالی و تکرار روزهای تلخ، به مقصد شهامت شاعر در اعتراف به اغفال زبان شعرش به واسطه چشم و ابروی «غزال و غزل» و اذعان به بیهودگی سروده های تغزلی اش- پیش از این - منتهی می شود. پیداست که حجم دلنتگی شاعر که در این سروده به نوعی مرثیه گوی غیبت ابدی هم وطنان خویش است، تنها در چهارچوب تنگ کدهای ادبی و استعاری قابل انتقال است و در این بین، هر بیت صرفاً گویای بخش مختصری از عظمت عاطفه اصیل و ایلیاتی شاعر است که به مدد تخیل قوی خود صحنه های بدیعی را - بر بستر زبانی چالاک و یکدست - در ذهن مخاطبان خود بازسازی می کند.

شعر روایی «حلبچه» هم از نظر کیفیت زبان شعری قالب های کلاسیک دهه هفتاد و هم از حیث الگوی شعر پایداری آن دهه دارای تشخیص قابل استنادی است. در این مقاله بر آنیم تا عنصر روایت را با زیرشاخه هایی چون روایت خطی، فضا سازی، تصاویر موازی و روایت حال اخلاقی، در این غزل مثنوی تحلیل و بررسی کنیم و الگویی هر چند متوسط برای تحلیل آثاری از این دست در حوزه اشعار روایی ادب پایداری ارائه دهیم.

کلیدواژه ها: حلبچه، ادبیات پایداری، غزل مثنوی، شعر روایی

### مقدمه

ادب پایداری یا ادب مقاومت در دوره انقلاب اسلامی، شامل بیان ادبی تجربه ها، عواطف و آرمان های ملت ایران است که در طول هشت سال دفاع مقدس، جلوه های بسیاری، از رشادتها، شهادت طلبی ها، مقاومت و... را از خود نشان داده اند. اگر بخواهیم تعریفی از ادب مقاومت ارائه کنیم باید گفت که ادب مقاومت شامل «سروده ها و نوشته هایی است که به هشت سال دوران جنگ تحمیلی و تبعات آن (بازگشت آزدگان، بازگشت پیکر پاک مفقودالآثرها، موضوع شهادت، بسیج و بسیجی ها، دلواپسی کم رنگ شدن ارزش های به یادگار مانده از شهیدان و رزمندگان و...) اختصاص دارد.» (سنگری، 1376: 7-6)

پیوند و گره خوردگی مفاهیم ادب پایداری با مردم و آرمان ها و اهدافشان، پیوندی دیرینه و دیرپاست که باگذشت زمان نیز فراموش نمی شود و در لایه های ذهنی و زبانی مردم همواره حضوری پایدار و مستمر دارد «ادبیات مقاومت، صدای مقاومتی است که هرگز خاموش نمی شود و پایان نمی شناسد و تعبیری است که هیچ گاه از مردم فاصله نمی گیرد؛ اگرچه شمشیرها و سرنیزه ها مردم را رها کرده باشند. محتوای ادبی مقاومت، بیان تلا شها، اخلاص ها، ایثارها، رزم ها، محرومیت ها و مظلومیت ملتی است که برای دفع تجاوز نظامی، فرهنگی، دینی، سنتی و ملی دشمنان قد برافراشته است و در این مسیر رنج دیده و حرمان کشیده است.» (آیینه وند، 1370: 34)

شعر پایداری دهه هفتاد با نمونه‌ها و نمایه‌های قابل توجه، به عنوان بازتاب کم فاصله‌ای (به لحاظ زمانی) از واقعیت و تعقیب و گریز جنگ، کارکرد ادبی ویژه‌ای به ظرفیت عظیم شعر فارسی افزوده است. هم‌چنین می‌توان ادعا کرد که تنها رویکرد شعر معاصر پس از انقلاب که توانسته است دامنه تخیل شاعران را به گونه‌ای تحت سلطه واقعیت‌های ملموس جنگ درآورد، همین نوع ادبی ادبیات پایداری است؛ چراکه این جنگ و اشعار مربوط به آن به لحاظ این که بخش عمده تجربه زیسته ایرانیان را شامل می‌شود، به نسبت دیگر دوره‌های شعری باورپذیرتر است.

گفتنی‌تر اینکه شعر شاعرانی که زیستگاهشان اصطلاحاً «جنگ زده» بوده است به لحاظ ماهوی دارای نوعی فخامت و مرجعیت ادبی در حوزه شعر و ادبیات پایداری بوده و هستند؛ چراکه ملموس‌ترین وقایع تلخ جنگ را همین شاعران یا نزدیک‌ترین‌های ایشان تجربه کرده‌اند و از قیل انباشت تجربه‌های گزنده جنگ، موفق به خلق و آفرینش اشعار و آثار بکری شده‌اند که امروزه قابلیت نقد در محافل و رسانه‌های هنری یافته‌اند.

از منظری دیگر باید به شعر پایداری مناطق کردنشین و به ویژه ایام اشاره کرد که بر زبان زخم‌خورده شاعران مطرح این حوزه جاری و ساری شده است؛ شاعرانی که رو درروی آتش و گلوله جنگ ایستادند و مرهم شعر را بر زخم همشهریان و هم‌وطنان خود بستند و به تبع آن ماندگاری شعر خود را نیز تثبیت کردند. استان ایام از همان اوایل جنگ در معرض بمباران‌ها و حمله‌های شدید نیروهای بعثی بود و شاعران این دیار، صدمات و آسیب‌های ناشی از جنگ را تا اعماق جان خویش احساس کرده و در آثار خویش به این موضوع پرداخته‌اند، با دقت در شعر شاعران این دیار می‌توان رگه‌های بسیاری از حضور عناصر و مؤلفه‌های ادب پایداری مشاهده کرد، شاعران مطرح این دیار مانند عبدالجبار کاکایی، جلیل صفر بیگی، بهروز سپیدنامه، بهروز یاسمی و... هستند که هرکدام روایت‌گر گوشه‌هایی از حوادث سالیان جنگ و تعقیب و گریزهای ناشی از آن در دیار ایام بوده‌اند.

یکی از صداهای تأثیرگذار شعر پایداری ایام و حتی ایران، غزل مثنوی پرشور آشوب «حلبچه» سروده بهروز یاسمی است که سال‌هاست اهل شعر، مردم کرد و به ویژه ه‌موطنان حلبچه به عاطفه نهفته در متن این شعر تکیه داده‌اند و التیام آلام خود را در لُخت لُخت گزاره‌های این شعر جست‌وجو می‌کنند.

بهروز یاسمی با زبانی هم‌تراز زبان شعر معاصر و به مدد عاطفه‌ای بسیار تأثیرگذار که به زعم نگارنده محوری‌ترین عنصر شعری این سروده است، دست به خلق اثری می‌زند که چیزی جز روایت مرارت زندگی و تلخی روزگار کردهای بی‌پناه نیست. هموطنان کردی که در اوج مظلومیت و بی‌دفاعی، طعمه حریق جنگی نابرابر و ویرانگر شدند.

در این مقاله بر آنیم تا عنصر روایت را با زیرشاخه‌هایی چون روایت خطی، فضاسازی، تصاویر موازی و روایت حال اخلاقی، در این غزل مثنوی و در حد مجال مقال تحلیل و بررسی کنیم. نهایتاً تلاش خواهد شد تا الگویی هرچند متوسط برای تحلیل آثاری از این دست در حوزه اشعار روایی ادب پایداری به دست داده شود.

## پیشینه بحث

درباره آثار بهروز یاسمی، بخصوص غزل مثنوی حلبچه، تاکنون تحقیق خاصی صورت نگرفته است. با توجه به اهمیت این شعر روایی، نگارندگان این مقاله با تحلیل آن درصددند تا الگویی برای تحلیل شعرهای روایی مربوط به حوزه ادب پایداری ارائه کنند.

## تحلیل بحث

پیش از ورود به بحث ابتدا لازم است، به شکلی مختصر توضیحی درباره روایت و سپس روایت در شعر ارائه شود.

## روایت (Narration)

روایت در معنای کلی، متعارف و قابل فهم آن به معنای پیوستن حلقه‌های زنجیره رخدادها و رویدادها از سوی راوی و پیگیری همان حلقه‌ها از سوی روایتگر و مخاطب قصه است. در تعریفی عام‌تر و ساده‌تر درباره روایت و متون روایی آمده است: شاید بتوان روایت را در ساده‌ترین و عام‌ترین بیان، متنی دانست که در آن فردی قصه‌های را بیان می‌کند و قصه‌گویی (راوی) دارد (اخوت، 1371: 8)؛ بنابراین اگر بخواهیم دامنه آثار روایی را تعیین کنیم می‌توانیم بگوییم که «کلیه متون ادبی را که دارای دو خصوصیت وجود قصه و حضور قصه‌گوست، می‌توان یک متن روایی دانست» (همان: 8)

## روایت در شعر

با توجه به هدف بنیادین مقاله حاضر که قصد تبیین و تحلیل عنصر روایت در شعری روایی دارد، باید افزود که بررسی عنصر روایت در اشعار روایی بنا به اینکه بستر واقعی و طبیعی آن در ادبیات داستانی گسترده و گشوده است، کاری ابتداً دیریاب اما نهایتاً ممکن است؛ به تعبیری دیگر، باوجود جست و خیز ابعاد روایت در بی کرانگی داستان و رمان و جولان آن در زبان نثر، تحلیل شاخص روایت در حوزه ادبیات داستانی شدنی تر به نظر می رسد، اما با توجه به فشردگی زبان شعر و ضرورت حذف بسیاری از توصیفات دامنه دار در میدان مختصر شعر، تحلیل عنصر روایت در شعر نسبتاً کم مفروغ تر و در مواردی ناپیچتم می نماید. اما این چنین نیز نیست که شعر به طور کلی از عنصر روایت خالی باشد زیرا «روح روایت و حضور آن در همه جای شعر و ادبیات فارسی آشکار است. در حماسه ها و تراژدی های کهن، در منظومه های رزمی و بزمی و نیز در تمثیلات عرفانی که خود بخش عمده ای از شعر فارسی را در برمی گیرد، پیکره کلی سخن را روایت تشکیل می دهد. همین پشتوانه های تجربه مندانه و کهن سبب شده است تا بتوان در شعر فارسی، از موجزترین تا مفصلترین نمونه های شعر روایی را مشاهده کرد و روایاتی در دو سه بیت و حتی گاه در یک بیت داشت. چنان تجربه و چنین محصولی از یکسو در گرو قریحه و طبیعت روایت پرداز شاعران فارسی زبان و از سوی دیگر نتیجه سرشت روایت پذیر و روایت-گرای مردم مشرق زمین و از جمله ایرانیان فارس یزبان است که حتی عاطفی ترین و ذهنی ترین مضامین را هم در پیکره روایی آن بهتر می پسندند» (امامی، 1375 : 63 - 62). بنابراین روایت خاص داستان نیست و بسیاری از اشعار ادب فارسی را نیز می توان از این منظر موردنقد و تحلیل قرارداد. در ادامه عنصر روایت را در غزل مثنوی حلبچه، با زیرشاخه هایی چون روایت خطی، فضا سازی، تصاویر موازی و روایت حال اخلاقی بررسی می کنیم.

### روایت خطی (Straight narration)

بررسی عنصر «روایت» در غزل مثنوی «حلبچه» به عنوان برجسته ترین و کاربردی ترین عنصر آن قابل ملاحظه است؛ چراکه اصولاً شعر موردنظر دارای ساختاری روایی و اصطلاحاً در زمره اشعار روایی است. هم چنین باید اضافه کرد که نوع روایت این شعر «روایت خطی» است؛ به این معنا که دوربین روایت در محوری مستقیم و پیش رونده حرکت می کند بی آنکه سیالیت و چرخشی به پشت سر یا ابعاد کناری رویداد داشته باشد.

در روایت خطی، توصیف رخداد از نقطه فرضی A شروع شده و به ترتیب نقاط B، C، D و... را طی می کند تا به انتهای خط روایت برسد. در واقع، این نوع روایت ساده ترین و قابل مهم ترین شگرد روایت است که در آن از پیچش و چرخش روایت های چندخطی و سیال ذهن خبری نیست. در روایت خطی «قصه از وضعیتی پایدار آغاز می شود، به وضعیتی ناپایدار می رسد و در وضعیتی پایدار دیگری به پایان می رسد.» (حسینی، 1384 : 35)

«غزل مثنوی» مذکور بر بستر روایت خطی این گونه آغاز می شود:

چنین که سر ز خجالت به خاک می سایم

ز تربت شهدای حلبچه می آیم

ز متن فاجعه خاک و خون و خوف و خطر

ز بطن آتش و دود از میان خاکستر

ز تیغ شاخ شمیران ز پهنه خرمال

ز سرزمین سیاه امیدهای محال

من از تراکم انبوه دود می آیم

از انتهای فضای کیود می آیم

خراب و خسته و خننن ی خرد و خشم آگین

غریب و ب یکس و غمگین و مات و زخم آجین

( یاسمی، 1373 : 271 )

پیداست که تکرار و تعدد حرف «ز» که نشانه نقطه آغازین عزیمت شاعر است، به نوعی میبین روایتی است که بر خط مستقیم زمان و توالی لحظات پیش رونده آن در حال حرکت است؛ چراکه آنچه در روایات غیر سیال و شناور نمود بیشتری دارد و در ذهن مخاطب قصه نبوش ماندگارتر است، آغاز و انجام روایت است و هراندازه این نقطه آغازین جاندارتر و پویاتر باشد، راوی نیز راه روایت را بر بستری باورپذیرتر طی خواهد کرد.

هم چنین باید گفت که آنچه این نقطه صفر عزیمت را رنگ و رونق بیش تری می بخشد، کیفیت «فضاسازی» اولیه داستان و اجرای ایماژیک صحنه ها، احساس ها و ذهنیت هاست. گاه نقطه عزیمت راوی و فضاسازی اولیه چنان دره متبیده و همرنگ و هماهنگ هستند که تفکیک آنها از هم چندان ساده نیست.

### فضاسازی (Atmosphering)

اصطلاح فضا یا اتمسفر برای توصیف فراگیر اثر خلاق های از ادبیات یا نمونه هایی دیگر از هنر به کاربرده می شود. فضا و رنگ باحالت مسلط مجموعه ای که از صحنه، توصیف و گفت وگو آفریده می شود، سروکار دارد (میر صادقی و ذوالقدر، 1377 : 208)

لازم به ذکر است که بعضی از ناقدان «فضا و رنگ» را معمولاً برای داستانهایی که از عنصر توصیف برخوردارند به کار می برند، به خصوص توصیفی که مسلماً به ایجاد حال و هوای خاصی توجه دارد. (میر صادقی، 533 - 534 : 1376)

به تعبیر نگارندگان، عنصر «فضاسازی» اولین گیشه عرضه موتیف و موضوع داستان و روایت است و به همین دلیل توصیفات و نگارگری اولیه راوی بر بستری که با عنوان «فضاسازی» مطرح کرده ایم، نقش سازنده و ارزنده ای در شکل گیری ذهنیت ما نسبت به موضوع و هدف موردنظر راوی دارد تا جایی که حتی خطوط اصلی «هم ذات پنداری» مخاطب داستان نیز در همین موضع می تواند ترسیم شود.

در شعر «حلبچه» بلافاصله بعد از توصیف نقطه عزیمت راوی، ابیاتی دست به کار تولید و تشریح روح حاکم بر روایت می شوند که عهده دار ایجاد عنصر «فضاسازی» هستند. این ابیات کیفیت خشونت برآمده از جنگ و آوارگی و بی خانمانی مردم حلبچه و نیز تأثیر جانکاه آن را بر قهرمان اصلی داستان که خود به نوعی راوی داستان است، بازگو می کنند:

چهار روز و سه شب با گیاه زیسته ام

و قطره قطره دل خویش را گریسته ام

هزار فرسخ سنگین پیاده آمده ام

هزار کودک شیرین نهاده آمده ام

هزار فرسخ سنگین کسی چه می داند

هزار کودک شیرین کسی چه می داند

هزار کودک شیرین شک و شکوه به هم

هزار فرسخ سنگین کویر و کوه به هم

از آن گریوه انبوه پیچ پیچ مپرس

مجال گفتن اندوه نیست هیچ مپرس

(همان: 272)

فهم این نکته خالی از لطف نیست که باوجود سایه گستر بودن چتر «عاطفه» بر ساختار کلی این شعر، آنچه همین ابیات مربوط به فضاسازی اولیه را در اولویت تأثیرگذاری قرار می دهد، تزریق عاطفه ای چشمگیر در تمامی ابیات آن است با تأکید بر مظلومیت «کودک» و تکرار آن به عنوان نمادی از نمایش بعد عاطفی رفتار انسان نسبت به همنوع خود.

تصاویر موازی (parallel images)

بُعد دیگری از روایت غزل مثنوی «حلیچه»، کارکرد «تصاویر موازی» است که عمده هدف آن تأکید بر عمق فاجعه و القای مظلومیت متراکم و انباشته ای است که در جای جای روح و جسم گردنشینان این منطقه و بر اثر بمباران شیمیایی ریشه دوانده است.

هم چنین گفتنی است که چرخش لحن و گفتمان راوی از حالت «توصیفی» به «خطابی» و ترکیب گاه به گاه این دو لحن در فضایی استنهایی، باعث شده تا این بخش از روایت برجستگی قابل توجهی داشته باشد تا جایی که می توان مدعی شد صمیمیت سیال روایت در این شعر، از این منظر دیدنی تر است:

تو از سیاهی سرشار شب چه م پرسی

از آن توالی و تکرار شب چه می پرسی

خدا کند که نبینید آنچه من دیدم

چگونه بود و چرا بود من نفهمیدم

فقط همین که در آنجا شب است می دانم

و جان ثانیه ها بر لب است می دانم

هزار کودک شیرین فقط تو می دانی

هزار جامه خونین فقط تو می دانی...

شما که سهمی اگر داشتید خردل بود

شما که کفشی اگر داشتید تاول بود

شما که مامن مألوفتان سیاهی شب

و روز کودکتان در پناه جدول بود

حفاظ و حرمت زن ها سیاه چادر شب

پناه سینه مردان درخت جنگل بود

چگونه تلخ نگریم برای حال شما

شما که آب و غذاتان ز خون و حنظل بود

(همان: 272 - 273 )

در ابیات بالا تکرار تصاویر موازی در توصیف شب و سیاهی دلگیر آن، جدایی اضطراری از اهل و عیال، آوارگی و بی پناهی مردم حلیچه و تصاویری از این دست که همگی برای تأکید بر اهمیت موضوع و بالا بردن جنبه القایی آن به کار گرفته شده اند، در واقع به پیشبرد روایت داستان و شعر روایی کمک می کنند.

اشاره به این نکته در اینجا ضروری است که قصه گوی کهن و معروف بلخ «مولانا» نیز از این شیوه، یعنی به دست دادن تصاویر موازی برای الفای یک مفهوم، موضوع و یا اندیشه بسیار و مکرر استفاده کرده و مصادیق آن در دفاتر شش گانهٔ مثنوی آنقدر واضح است که نیازی به تکرار مکررات نیست.

### روایت حال اخلاقی (Didactic present tense)

در بخش پایانی شعر «حلیچه» راوی به نقطهٔ توقفی م برسد که زنجیرهٔ روایت خطی را رها می کند و گویی از تغزل گویی های پیش از این خود سخت پشیمان است و به این نکته معترف می شود که بطالت سروده های تغزلی سالیان سالش را بر من ببخشایید.

این شگرد کلامی را می توان روایت حال اخلاقی نامید. این شگرد زمانی اتفاق می افتد که شاعر یا راوی در پایان روایت خود، برای لحظاتی خارج از گود روایت می ایستد و در قالب عباراتی توصیه آمیز به خود نهیب می زند و به نوعی در کسوت یک موعظه گر دست به نتیجه گیری اخلاقی از قصه و داستان می زند:

مرا ببخش برادر غزل حرامم باد  
و عشق تا به ابد از ازل حرامم باد  
ندیده بودم اگر نه ز جنگ می گفتم  
و از دهانهٔ سرخ تفنگ می گفتم  
پلنگ بودم و بازیچهٔ غزال شدم  
درخت بودم و خاکستر ذغال شدم  
تو و هنوز شهادت تو و سرافشانی  
من و همیشه خجالت من و پشیمانی  
دگر برای دلم نیست آنچه می گویم  
بجز بیان الم نیست آنچه می گویم  
برای توست برادر، برای تربیت تو  
برای زخم کبوتر، برای غربت تو  
برای باغ و بهاری که برگ و بار نداشت  
برای شهر شهیدی که یک مزار نداشت...  
دگر مباد که از واژه التماس کنم  
که التماس گدایان آس و پاس کنم  
دگر ز خون و از آتش ز جنگ می گویم  
و از دهانهٔ سرخ تفنگ می گویم...  
دگر مباد که از واژه التماس کنم  
که التماس گدایان آس و پاس کنم

اگر دو مرتبه بازیچه خیال شوم

خدا کند که برای همیشه لال شوم

(همان: 273 تا 275)

توضیح دقیقتر در مورد این شیوه و شگرد این است که «عَلت و سرچشمه اصلی بروز این شگرد باز هم به حضور سنگین و بلامنزاع راوی دانای کل در ساختار منظومه ها و سروده هایی روایی بر می گردد. « (مهدی زاده، 1390: 107).

نگاه استعلایی همراه با اظهار ندامت شاعر در این قسمت ناظر به ارج نهادن به مقام شهدای «حلبچه» و تکریم مصادیق انسان دوستی و تواضع در برابر رشادت هاست. شاعر در بافت کلی روایت خود از سفری کوتاه و به شدت تلخ به این نتیجه می رسد که بزنگاه ظرافت و ضخامت شعر و اثر ادبی نه توصیف زلف و خال و خط و ابرو، بلکه پرداختن به مسائلی است که غفلت از آنها یعنی دوری از دایره مسائل انسانی و عاطفی.

### نتیجه

روایت در ادبیات پایداری محدود به عرصه داستان و رمان نمی شود، بلکه اشعار روایی نیز در این حوزه عرض اندام کرده اند. غزل مثنوی «حلبچه» که سروده شاعر معاصر ایلامی «بهرروز یاسمی» است، روایت رشادت و ایثار، بی پناهی و آوارگی، مظلومیت و زخم خوردگی و نهایتاً سربلندی مردمی است که نماد مظلومیت جنگ ایران و عراق هستند. شاعر در این شعر ضمن به دست دادن روایتی از نوع «روایت خطی» و مستقیم، با فضا سازی آغازین و به دست دادن صحنه هایی موازی از زجر و آوارگی مردم سعی در نمایاندن گوشه ای از مقاومت ایرانیان در دوران دفاع مقدس دارد. توصیفات مکرر و موازی شاعر از حالات و احوال کردهای حلبچه از سویی و بهره گیری مناسب و مؤثر شاعر از عنصر «عاطفه» در این شعر، آن را در تراز تأثیرگذارترین اشعار ادبیات پایداری قرار داده است.

### منابع

- 1- اخوت، احمد، (1371) «دستور زبان داستان»، اصفهان: نشر فردا.
- 2- امامی، نصر اله، (1375) (پرنیان هف ترنگ) (تحلیلی از زندگی و شعر فرخی سیستانی با گزیده اشعار)، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامی.
- 3- آیین وند، صادق، ( «، 1370) ادبیات مقاومت»، کیهان فرهنگی، ش 79 .
- 4- سنگری، محمدرضا، (1376) ادبیات پایداری هشت سال دفاع مقدس»، ماهنامه ادبیات معاصر، ش 11 و 12 .
- 5- مهدی زاده، بهروز، (1390) « قصه گوی بلخ»، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- 6- میرصادقی، جمال، (1376) «عناصر داستان»، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- 7- میرصادقی، جمال و میمنت، ذوالقدر، (1377) «واژه نامه هنر داستان نویسی»، چاپ اول، تهران: کتاب مهناز.
- 8- یاسمی، بهروز، (1373) «حماسه قلاقران»، چاپ اول، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.